

با سلام و ادب مطلبی را به اشتراک می‌گذارم تحت عنوان شکر به خاطر برنامه گنج حضور:
۱. شکر که شنونده‌ی برنامه‌ای هستیم که ماورای اتفاقات این جهان است. شکر که زندگی، گوش ما را گرفت و پای برنامه‌ی گنج حضور نشاند.

۲. شکر که در برنامه‌ی گنج حضور به این آگاهی می‌رسیم که اگر می‌خواهیم که چیزی که ارزش خواستن دارد بدست بیاوریم، باید از هیچکس چیزی نخواهیم، بدون استثنا.

گفت پیغمبر که جنت از اله
گر همی خواهی ز کس چیزی **مخواه نخواه خوانده می شود**
چون نخواهی، من کفیلیم مر تو را **گر خوانده می شود**
جنت‌الماوی و دیدار خدا
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۳ و ۳۳۴

۳. شکر که به ما آموختید که:

شکر، جان نعمت و، نعمت چو پوست
زانکه شکر آرد تو را تا کوی دوست
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۹۶

۴. شکر که مولانا از طریق آقای شهبازی به ما یاد دادند که:

از مُسبِّ می‌رسد هر خیر و شر
نیست اسباب و وسایط ای پدر
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۴

پس خودت و محیط پیرامونت را گیج نکن، دنبال مقصر هم نگرد، در هر حالت فقط به خودت نگاه کن.

۵. شکر که یاد گرفتیم:

جز توکل جز که تسلیم تمام
در غم و راحت همه مکرست و دام
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۶۸

۶. شکر که از طریق این برنامه یاد گرفتیم که همه‌اش این لحظه است، گذشته و آینده توهم است.

۷. شکر که به ما آموختید که فقط او ست و دیگر هیچ.

اول و آخر تویی ما در میان
هیچ هیچی که نیاید در بیان
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۰۱

۸. شکر که در زمان زندگی این برنامه که همچون جوی شادی و عشق در جریان دائمی و بی‌وقفه و به وفور است زندگی می‌کنیم.

کافیست که تشنه باشیم. هر آن اراده کنیم می‌توانیم به فراوانی هر چه قدر می‌خواهیم از این آب روان گوارا بنوشیم.

من از عدم زادم تو را، بر تخت **بنهادم تو را** **بنشاندم خوانده می شود**
آیینیهی دادم تو را، باشد که با ما خو کنی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳۶

به نظرم این برنامه آینه‌ایست که به دست ما رسیده است. شکر!

۹. شکر برای گشایش این همه درهای ورود به شادی و شکر برای بسته شدن درهای غم و درد و نگرانی و ترس من ذهنی. باید عاشق بود.

اگر تو عاشقی غم را رها کن
عروسی بین و ماتم را رها کن **گیر خوانده می شود**
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۹۰۵

۱۰. شکر که به ما آموختید که اگر اشتباه کردید و پایتان از این لحظه لغزید نباید خود یا دیگری را ملامت کنید. شادی را پاس دارید که ملامت غذای مقوی برای من ذهنی است.

خوش باش که هر که راز داند شاد خوانده می شود
داند که خوشی خوشی کشاند
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۷۱۲

شاد باش و فارغ و ایمن که من
آن کنم با تو که باران با چمن
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۲

۱۱. شکر که شکرگذاری را بدون توجه به بیرون و اتفاقات به ما یاد دادید.

۱۲. شکر که بی ادبی را به ما شناسانید، که دل یا مرکز ما اگر آلوده به چیزها گردد یعنی توجه زنده خود را به خواهش‌های من ذهنی خود و یا دیگران بدهیم بی ادب هستیم.

۱۳. شکر که ما را با صنع خدا آشنا کردید که به جای فکرهای قدیمی و شرطی شده می‌توان در این لحظه از صنع خدا بهره برد.

عاشق صنع توام در شکر و صبر
عاشق مصنوع کی باشم چو گبر
عاشق صنع خدا با فر بود
عاشق مصنوع او کافر بود
-مولوی، مثنوی دفتر سوم، بیت ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱

۱۴. شکر که ما را با دید عدم‌بین و عدم شنو آشنا کردید و شناسانید که دید من ذهنی دید محدودبین است.

۱۵. شکر که به ما یاد دادید که اصلاً مسئله‌ای وجود ندارد. مسئله‌ها را من ذهنی می‌سازد.

۱۶. شکر که بی‌اهمیتی اتفاق این لحظه را شناسانید، که اتفاق این لحظه اعتبار دارد ولی اهمیت ندارد.

۱۷. شکر که صبر را آموزش دادید و تفاوت آن را با بردباری و تحمل شناسانید.

۱۸. شکر که ما را با فضای بی‌نهایت وسیع این لحظه که همه چیز در آن جای می‌گیرد آشنا کردید.

در این بحر در این بحر همه چیز بگنجد
مترسید مترسید گریبان مدرانید
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۶۳۷

۱۹. شکر که آموختید که مهمترین کار و وظیفه‌ی انسان در این جهان فضاگشایی هست، در هر کجا و در هر حالت.

۲۰. شکر که یاد دادید که در فضای گشوده و سکوت همراه با نمی‌دانم می‌توان از صنع خدا بهره‌مند و لایق هدیه شد.

من نمی‌گویم مرا هدیه دهید
بلکه گفتم لایق هدیه شوید
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۷۴

پس شما خاموش باشید انصتوا
تا زبانتان من شوم در گفتگو
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۹۲

۲۱. شکر که به ما یاد دادید که بی‌مرادی را شناسایی و شکرگزارش باشیم.

بی‌مرادی شد قلاووز بهشت
حفت‌الجنه شنو ای خوش سرشت
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷

بی‌مرادی‌ها دری به بهشت دارند و دری برای هدایت و رشد ما.

۲۲. شکر برای روشنگری این موضوع که در این جهان هیچ چیزی وجود ندارد که برایش دعا کنیم. دعا را باید خود خدا یا زندگی بکند و این زمانی میسر است که ما به او زنده شویم.

وقتی ما به خدا زنده شویم، دیگر چه چیزی هست که برایش دعا کنیم؟!

شربتِ خوردم ز الله‌اشتری
تا به محشر تشنگی ناپد مرا **نامد خوانده می شود**
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۳

دم او چان دهدت رو ز نَفَخْتُ بپذیر
کار او کن فیکون ست، نه موقوف علل
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴

از خدا غیر خدا را خواستن
ظن افزونی ست و، کلی کاستن
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳

با تشکر، اشرف آلمان